

غزل شماره ۲۸۹۸ دیوان شمس مولانا

هر دم ای دل سوی جانان می‌روی

وز نظرها سخت پنهان می‌روی

جامه‌ها را چاک کردی همچو ماه

در پی خورشید رخشان می‌روی

ای نشسته با حریفان بر زمین

وز درون بر هفت کیوان می‌روی

پیش مهمانان به صورت حاضری

سوی صورتگر به مهمان می‌روی

چون قلم بر دست آن نقاش چست

در میان نقش انسان می‌روی

همچو آبی می‌روی در زیر کاه

آب حیوانی به بستان می‌روی

در جهان غمگین نماندی گر تو را

چشم دیدی چون خرامان می‌روی

ای دریغا خلق دیدی مر تو را

چون نهان از جمله خلقتان می‌روی

حال ما بنگر ببر پیغام ما

چون به پیش تخت سلطان می‌روی